

عباس ایمان پور*

جایگاه فرایند صلح خاورمیانه: در سیاست خارجی ایران و آمریکا

چکیده

نزاع اعراب و اسرائیل بر سر فلسطین که یکی از گسترده‌ترین و طولانی‌ترین بحرانهای منطقه‌ای و بین‌المللی بوده، جایگاه مهمی در سیاست خارجی کشورهای قدرتمند داشته است. از سویی اسرائیل متحد راهبردی آمریکا در منطقه محسوب می‌شود و در نتیجه با حمایت لابی یهودی، تأمین امنیت آن به مهم‌ترین اولویت سیاستهای منطقه‌ای آمریکا تبدیل شده است، و از سوی دیگر جمهوری اسلامی ایران نیز با توجه به مبانی ایدئولوژیک خود بر حمایت از حقوق فلسطینیان تأکید می‌کند. همین امر موجب شده است که اهداف ایالات متحده در منطقه در تقابل با اهداف و آرمانهای ایران قرار گیرد. مقاله حاضر با توجه به این نکته مهم، به ذکر تاریخچه‌ای از تلاشهای آمریکا برای ایجاد نوعی صلح میان اعراب و اسرائیل می‌پردازد و اهمیت و جایگاه فرایند صلح خاورمیانه را در سیاست خارجی ایران و آمریکا بررسی می‌کند. نویسنده خاطر نشان می‌کند که آمریکا می‌کوشد ایران را مقصر اصلی در شکست فرایند صلح معرفی کند؛ در حالی که ایران نیز شکست مذاکرات صلح را ناشی از بی‌توجهی به حقوق فلسطینیان و حمایت همه جانبه ایالات متحده از اسرائیل می‌داند.

کلید واژه‌ها: فرایند صلح خاورمیانه، سیاست خارجی آمریکا، سیاست خارجی ایران،
منزعه اعراب و اسرائیل، مسئله فلسطین

* کارشناس ارشد علوم سیاسی

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال یازدهم، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۳، صص ۷۶-۵۵.

مسئله فلسطین و درگیریهای اعراب و اسرائیل بیش از نیم قرن است که یکی از گسترده ترین و طولانی ترین بحرانهای منطقه ای را در صحنه روابط بین الملل به وجود آورده است. گذشته از ریشه ها، علل، مراحل و سیر پرفراز و فرود این مناقشه و شرایطی که روند مذاکرات صلح پشت سر گذاشته، هم اکنون اختلافهای فلسطینی ها و رژیم اسرائیل در نقطه بسیار حساس و پیچیده ای قرار دارد و وصول به هر گونه راه حلی را با دشواری مواجه ساخته است، این راه حل به فرایند صلح در خاورمیانه معروف شده است. فرایند صلح خاورمیانه بر روابط ایران و آمریکا، به دلیل اصول و سیاست منطقه ای متفاوت دو کشور در مورد فلسطین و اسرائیل و نیز به دلیل تقابل منافع راهبردی ایالات متحده و اسرائیل با منافع ایدئولوژیک و آرمانی جمهوری اسلامی ایران در خاورمیانه تأثیر بسزایی بر روابط دو کشور داشته است. اسرائیل به عنوان متحد راهبردی و پایگاه مستحکم و قابل اطمینان غرب، حافظ منافع و اهرم فشار قوی ایالات متحده علیه دولتهای رادیکال و رشد اسلام گرایی در منطقه به شمار می رود و برای آمریکا بسیار مهم است که این کشور به حیات خود ادامه داده و در راستای منافع آمریکا حرکت کند.

غرب بعد از فروپاشی نظام دو قطبی و جنگ سرد برای دستیابی به اهداف و منافع خود در خاورمیانه، تمامی تلاشهای خود را در قالب مذاکرات صلح خاورمیانه به ویژه مذاکرات صلح اعراب و اسرائیل، به عنوان محور اصلی مذاکرات خاورمیانه، تحت شعار محوری زمین در برابر صلح، متمرکز و متجلی ساخته است. منافع دیگری نیز برای آمریکا و اسرائیل در روند صلح مطرح بوده که جز با حل و فصل اختلافات و عادی سازی روابط طرفین تأمین آن امکان پذیر نیست؛ منافی مانند پایان دادن به تحریم اقتصادی اعراب علیه اسرائیل، ادغام اسرائیل در اقتصاد منطقه، دستیابی سریع و ارزان به انرژی و نیروی کار، بازار مصرف و سرمایه گذاری کلان، و رهایی آمریکا از کمکهای میلیاردی اقتصادی و نظامی به اسرائیل در دوران مخاصمه به منظور برتری این رژیم در مقابل اعراب.

با توجه به مطالب فوق، اهدافی که ایالات متحده در خاورمیانه دنبال می کند، در تقابل با اهداف، منافع و آرمانهای ایدئولوژی جمهوری اسلامی قرار دارد. قانون اساسی جمهوری اسلامی

که مبنا و اساس نظری و رفتاری سیاست خارجی را تشکیل می دهد، در موارد متعددی دفاع و حمایت از جنبشهای اسلامی و مستضعفان جهان و همچنین دفاع از ملت مظلوم فلسطین را وظیفه اساسی خود تلقی می کند. این دیدگاه که ناشی از بینش ایدئولوژیکی ایران است، باعث شده که این کشور به مخالفت با سیاست و راهبرد خاورمیانه ای آمریکا بپردازد. همچنین ایران با تنها متحد راهبردی و هم پیمان این کشور به مخالفت برخاسته و آن را به رسمیت نشناخته و نامشروع می داند.

گرایش به صلح در خاورمیانه

از زمان تأسیس دولت اسرائیل تا به حال، همان طور که شاهد جنگهای متعددی بوده ایم، طرحهای صلحی نیز ارایه شده است، بنابراین طرح صلح همزاد با جنگهای اعراب و اسرائیل بوده است. پیروزی در جنگ سال ۱۹۶۷ این گمان را نزد اسرائیلی ها زنده و تقویت نمود که صلح از طریق فتح قابل دسترسی است، بنابراین در این دوره است که یک راهبرد نظامی تمام عیار به عنوان الگوی تأمین صلح، طرح و تثبیت می گردد. اسرائیل در راستای این سیاست، بیت المقدس شرقی را که ویژه اعراب بود و از سال ۱۹۴۸ تحت کنترل اردن قرار داشت، به خاک خود منضم کرد و هم زمان یادداشت محرمانه ای برای دولت آمریکا ارسال کرد و آمادگی خود را برای معامله با مصر و سوریه اعلام نمود، بدین ترتیب که صحرای سینا و بلندیهای جولان را به صاحبان اصلی آن باز خواهد گرداند؛ به شرط آنکه دو کشور مزبور نیز برای عقد پیمان صلح موافقت کرده، امکان بهره مندی اسرائیل از کانال سوئز و آبهای ارزشمند رودخانه اردن را فراهم نمایند.^۱

اسرائیل که به پیروزی نظامی دست یافته بود، اینک در پی کسب مشروعیت سیاسی میان اعراب از طریق عقد قرارداد و پیمان صلح با این کشورها بود. در جنگ سال ۱۹۶۷ مناطقی از سوریه، اردن و مصر نیز به تصرف درآمد. بنابراین در فوریه ۱۹۷۰، ناصر، رئیس جمهور مصر، اعلام کرد که «اگر اسرائیل مناطق اشغالی را تخلیه کرده و حل مسئله پناهندگان فلسطینی را بپذیرد، ممکن است بین اسرائیل و کشورهای عربی صلحی پایدار و از جمله روابط سیاسی و اقتصادی برقرار شود.»^۲ در می ۱۹۷۳، هر چند افسانه شکست ناپذیری اسرائیل شکسته شد،

اعراب برای همیشه جنگ تمام عیار نظامی با اسرائیل را کنار گذاشتند و به طور جدی در صدد صلح با این کشور برآمدند. این روند در سیر تکوینی خود مراحل بسیار پیچیده‌ای را پشت سر گذاشته است. از اواخر این دهه برخی از کشورهای عربی آمادگی خود را برای پذیرفتن و شناسایی اسرائیل بر مبنای شناسایی متقابل حقوق مشروع طرفین برای خودمختاری اعلام کردند. پیامدهای حاصل از جنگ اکتبر ۱۹۷۳ برای طرفین درگیر در مسئله فلسطین، ضرورت دستیابی به صلح را روشن ساخت.

لازم به ذکر است که هنری کیسینجر به عنوان تئوریسین بزرگ سیاست خارجی آمریکا و مشاور نیکسون، طرفدار حمایت کامل از اسرائیل بود، از این رو با طرح ویلیام راجرز، وزیر امور خارجه، که در تلاش برای ایجاد توافق بین آمریکا و مصر درباره اسرائیل بود، به مخالفت برخاسته و آن را غیر عملی دانست^۳ و با به بن بست کشاندن مذاکرات، زمینه را برای درگیری میان اعراب و اسرائیل فراهم آورد. در واقع، طرح کیسینجر ایجاد زمینه درگیری و جنگ برای آغاز جریان صلح بود.^۴ آغاز جنگ در ۱۴ مهر ۱۳۵۲ (۶ اکتبر ۱۹۷۳) و در روز یوم کیپور انجام گرفت. حمله سریع و غافل گیرانه مصر و سوریه - که البته شوروی و آمریکا از آن اطلاع داشتند - به اسرائیل افسانه شکست ناپذیری این کشور را از بین برد و سادات را به قهرمان جهان عرب تبدیل کرد، ولی مراحل بعدی جنگ از سوی سادات با کندی انجام گرفت. بنابراین، اسرائیل ارتش مصر را به محاصره درآورد و زمینه را برای توافق فراهم ساخت. در واقع سیاست سادات - کیسینجر این بود که جنگ را در مرحله ای متوقف سازند که هم پرستیژ لازم برای سادات جهت حل مسایل مصر کسب شود و هم اسرائیل چیزی از دست ندهد و به صلح برسد.^۵ بالاخره سیاست مشهور گام به گام کیسینجر به اجرا گذاشته شد و به دنبال آن سادات اولین رئیس یک کشور عربی بود که نخستین توافق نامه را با مناخیم بگین، نخست وزیر اسرائیل، در ۲۸ دی ۱۳۵۳ (۱۸ ژانویه ۱۹۷۵) امضا کرد.^۶

برخی نتایج به دست آمده از این جنگ عبارتند از:

۱. کشورهای عرب درگیر با اسرائیل دریافتند که به علت حمایت همه جانبه آمریکا از اسرائیل امکان شکست دادن آن از راههای نظامی وجود ندارد؛

۲. عدم توانایی شوروی در حمایت از اعراب طی جنگ ۱۹۷۳ نوعی عدم اطمینان و ناامیدی نسبت به این کشور در بین کشورهای عربی به وجود آورد؛

۳. ایالات متحده آمریکا هر چند خود را به حمایت از اسرائیل متعهد ساخته بود، نمی توانست روابط خود را با کشورهای عربی نادیده بگیرد. سیاست درگیر سازی اعراب و اسرائیل و سپس ایجاد زمینه صلح میان آنها، همچنان اعراب را به عنوان متحد غرب حفظ کرد؛

۴. پس از جنگ ۱۹۷۳، اسرائیل با شرایط نوینی در داخل و خارج از سرزمین خود مواجه شد. در صحنه بین المللی، بسیاری از کشورها روابط دیپلماتیک خود را با اسرائیل قطع کردند و در صحنه داخلی نیز رأی دهندگان اسرائیلی با انتخاب حزب کارگر که پس از ۱۹۶۷ همواره خواهان دستیابی به صلح با اعراب بود، تمایل خود را به صلح نشان دادند؛^۷

۵. تحریم نفتی ناشی از جنگ توسط اعراب به جای اینکه به اقتصاد ایالات متحده و اروپا صدمه بزند، فضای بحرانی زودگذری را فراهم ساخت که در خلال آن، سیاستهای درازمدتی براساس تفاهم عمومی کشورهای سرمایه داری غرب برای بالا بردن قیمت‌های منابع انرژی پایه ریزی شد. بدون این تغییرات، جریان نفت درازمدت تضمین نمی شد.^۸

با توجه به زمینه های مناسب فراهم شده پس از جنگ اکتبر ۱۹۷۳، اقدامات عملی برای دستیابی به صلح در خاورمیانه با تلاشهای سیاستمداران آمریکایی آغاز شد که نخستین جلوه های آن در توافقهایی که بین مصر و سوریه با اسرائیل در مورد چگونگی جدا سازی نیروهای متخاصم از یکدیگر به امضا رسید، متجلی گردید. بالاخره در ۱۹ نوامبر ۱۹۷۷، انور سادات به بیت المقدس سفر کرد و در پارلمان اسرائیل اظهار داشت که «مصر حق موجودیت اسرائیل را به رسمیت می شناسد، اما تا وقتی که اسرائیل بیت المقدس را یک جانبه برای خود بخواهد و تا هنگامی که فلسطینی ها یک سرزمین ملی نداشته باشند، در خاورمیانه صلح برقرار نخواهد شد».^۹

وقوع چهار جنگ گسترده میان اعراب و اسرائیل در سالهای ۱۹۴۸، ۱۹۵۶، ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ هیچ گونه توفیقی برای اعراب به دست نیاورد. شکستهای پیاپی اعراب از اسرائیل همراه برخی عوامل دیگر، در مجموع منجر به کشانیده شدن اعراب به سمت روند مذاکره گردید که

محصول اولیه این روند در دهه ۱۹۷۰، پیمان کمپ دیوید بود. در واقع افزایش اختلاف و تفرقه در جبهه اعراب، جنگهای متعدد بین اعراب و اسرائیل، ناکامی کنفرانس بین المللی صلح ژنو، سرد شدن روابط سیاسی مصر و شوروی و اوضاع نامساعد سیاسی و اقتصادی مصر که موجب بروز بحران اقتصادی و حتی برپایی تظاهرات و شورش در این کشور شده بود، انور سادات را بر آن داشت تا به هر وسیله ممکن به صلح با اسرائیل بپردازد. به دنبال امضای قرارداد کمپ دیوید، اسرائیل با دور کردن مصر که بزرگ ترین کشور عربی منطقه و در عین حال مترقی ترین آنها بود، به آرامش خاطر بیشتری دست پیدا کرد. در این طرح به نوعی بر حاکمیت مستقل فلسطینی بر کرانه غربی رود اردن و نوار غزه و حاکمیت مصر تا مرز شناخته شده بین مصر و فلسطین صحنه گذاشته شد و خروج نیروهای مسلح اسرائیل از صحرای سینا مورد موافقت قرار گرفت.^{۱۰} البته اسرائیل به هیچ یک از موارد قید شده در قرارداد کمپ دیوید به جز پس دادن سرزمین اشغالی سینا به مصر مقید نبوده و آنها را مورد اجرا نگذاشته است. از پیامدهای پیمان کمپ دیوید، اختلاف و تفرقه بین اعراب و اخراج مصر از اتحادیه عرب بود.

روند صلح خاورمیانه

گرایش به صلحی که از دهه ۱۹۷۰ آغاز شده بود، در دهه ۱۹۸۰ متوقف ماند و نیروهای طرفدار صلح در منطقه تضعیف شدند، اما در آغاز دهه ۱۹۹۰ و به طور مشخص در اوایل اکتبر ۱۹۹۱ سازوکاری تحت عنوان روند صلح خاورمیانه برای حل مناقشات در منطقه توسط آمریکا وضع شد. ابتکار آمریکا در این دهه برپایی یک کنفرانس بین المللی برای صلح در منطقه بود؛ زیرا به عقیده آمریکا در پرتو تحولات این دهه، به ویژه بحران خلیج فارس، طرفهای درگیر یعنی اعراب و اسرائیل به یک نتیجه مشترک رسیدند و آن اینکه منافعشان در گرو هم زیستی و همکاری است. بنابراین، کنفرانس مادرید در ۳ اکتبر ۱۹۹۱ در اسپانیا برگزار شد که هدف آن نزدیک کردن نقطه نظرات اعراب و اسرائیل برای به نتیجه رساندن کنفرانسهای قبلی و برقراری صلحی دائمی بود.

موضع گیری و مخالفت کشورهای عربی با امضای قرارداد صلح جداگانه مصر با اسرائیل،

موجب قطع تلاشها برای برقراری صلح در این منطقه نگردید، اما از آنجایی که وضعیت طرف اصلی این منازعه یعنی فلسطینی ها همواره در هاله ای از ابهام قرار داشت و اسرائیلی ها حاضر به مذاکره با نمایندگان مردم فلسطین نبودند، معمولاً تلاشهای صلح با بن بست مواجه می گردید. فروپاشی شوروی و خستگی اعراب از منازعات موجود در منطقه طی سالهای آغازین دهه ۹۰ شرایطی را به وجود آورد که ضرورت دستیابی به صلح را برای تمامی طرفهای درگیر در بحران خاورمیانه مطرح ساخت. بر این اساس مذاکرات صلح بار دیگر آغاز شد و طی چند دور گفتگوی دوجانبه محرمانه بین دولت اسرائیل و سازمان آزادی بخش فلسطین، سرانجام قرارداد صلح غزه- اریحا منعقد گردید. پس از انعقاد این پیمان، روابط سیاسی کشورهای عرب همسایه اسرائیل با این کشور دچار تحول شد و نوعی تلاش همگانی همراه با تعجیل برای عادی سازی روابط با دولت اشغالگر قدس آغاز گردید. در این دوره، چنین به نظر می رسید که اعراب از ادعاهای اولیه خود مبنی بر نابودی کامل دولت یهودی صرف نظر نموده و با قدری تعدیل خواهان نوعی راه حل میانی شدند که به هر حال وجود اسرائیل را نیز می پذیرفتند. حضور یاسر عرفات در مذاکرات صلح، نمادی از این چرخش سیاسی تلقی می شود. عامل مهم دیگر به قدرتهای بیرونی چون ایالات متحده آمریکا مربوط می شود. اگر چه در دوران جنگ سرد فضا به گونه ای بود که تخاصمات و مرزبندیهایی که ترویج می شد، به نحوی فرایند صلح را غیر ممکن و یا حداقل خیلی مشکل می نمود، اما متعاقباً این فضا تغییر کرده و گرایش به روند صلح از سوی ایالات متحده تشویق گردید. در مورد کشورهای عربی به عنوان یکی از نیروهای درگیر صلح، شکست آنها در مواجهه با اسرائیل تأثیر بسزایی در تعدیل موضع گیری هایشان داشته است و به این ترتیب آنها را به نوعی محتاط ساخته تا از هر اقدامی قبل از تأمل و ارزیابی کامل خودداری ورزند.^{۱۱}

پس به طور خلاصه، در این دهه شاهد آن هستیم که اعراب از یکدیگر پیشی گرفته تا در کسب امتیازات عقب نمانند، به کارشکنی در صلح متهم نشده و کمکهای مالی و اعتباری بیشتری از آمریکا دریافت کنند. با این حال، روند صلح پیشرفت چندانی نداشته و موفقیت آمیز نبوده است. دلایل شکست و عدم پیشرفت مذاکرات صلح در این دهه عبارتند از:

۱. در عرصه فلسطینی‌ها: امیدهایی که یاسر عرفات و طرفدارانش به اجرای موافقت نامه غزه- اریحا بسته بودند، خیلی زود به یأس مبدل شد. عرفات کمک مالی دریافت نکرد و گروه‌های جهادی بار دیگر عملیات خود را علیه اسرائیل تشدید کردند و مقابله به مثل شدید اسرائیل، پایه‌های مشروعیت شکننده‌ای را که عرفات به دنبال آن بود، سست تر کرد.

۲. در عرصه سوریه: با فروپاشی شوروی و وقوع جنگ نفت در خلیج فارس و در نتیجه از هم گسیختگی کامل همبستگی کشورهای عربی، سوریه که تکیه گاه مهم خود را از دست داده بود، ظاهراً چاره‌ای جز تن دادن به صلح نابرابر و تحمیلی نداشت، به ویژه که فلسطینی‌ها و اردن برخلاف تعهدی که مبنی بر خودداری از تک‌روی داده بودند، هریک جداگانه با اسرائیل صلح کردند. البته سوریه با تأکید بر فرمول صلح در برابر زمین و لزوم عادلانه بودن صلح در حالی که حاضر نشد امتیازی به اسرائیل بدهد، مذاکرات را نیز قطع نکرد.

۳. در عرصه مصر: این کشور به عنوان بزرگ‌ترین کشور عرب که خود پیش‌تاز مذاکرات صلح در کمپ دیوید بود و در سال‌های اخیر نقش مهمی را در نزدیک کردن دیدگاه‌های اسرائیل و کشورهای عربی ایفا کرده بود، در اثر یک رشته تحولات، به بازنگری در این روند و مواضع پرداخت. در واقع با پیشرفت مذاکرات صلح در محورهای مختلف، مصر ناگهان دریافت که نقش مسلط منطقه‌ای خود را از دست داده است و بازیگران اصلی دیگر نیازی به مصر ندارند. از یک سو مسئله فلسطین دیگر وابسته به اسرائیل بود و جایی برای دخالت و بهره‌گیری از آن باقی نمانده بود و از سوی دیگر، کشورهای عربی به ویژه اعراب خلیج فارس بدون مشورت با مصر به سوی اسرائیل شتافتند و در دیدارهای مختلف سیاسی و اقتصادی با اسرائیل شرکت کردند.^{۱۲} با چنین وضعیتی مصر به مخالفت بیشتر با اسرائیل پرداخته است. لزوم خلع سلاح اتمی و منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای، خروج اسرائیل از شرق بیت المقدس، جانبداری از مواضع سوریه، انتقاد از اقدامات اعراب و تلاش در تخریب طرح‌های بین آنها و اسرائیل و آرایه نشانه‌هایی از بهبود نسبی روابط با ایران از مواضع جدید مصر حکایت می‌کند.

اهمیت و جایگاه فرایند صلح خاورمیانه در سیاست خارجی ایران

جمهوری اسلامی ایران از آغاز، عدم مشروعیت اسرائیل و مبارزه برای نابودی آن را یکی از اصول سیاست خارجی خود قرار داده و در این زمینه کمکهای فراوانی نیز به کشورهای اسلامی و جنبشهای اسلامی در حال مبارزه با اسرائیل اعطا کرده است، تأثیر پیروزی انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی (ره) در فلسطین قوی تر از هر مکان دیگری بوده؛ چرا که مسلمانان این کشور در حالی که سرزمینشان در اشغال اسرائیل بود، امیدی دوباره یافتند.^{۱۳} به نظر می رسد که با توجه به موضع جمهوری اسلامی ایران، بین اعراب و ایران در قبال اسرائیل هماهنگی و اتفاق به وجود آید، ولی با گذشت زمان و آغاز فرایند صلح خاورمیانه، ناهماهنگی میان سیاستهای دو طرف در مورد مسئله فلسطین آشکار شد.

مخالفت ایران با صلح، به دلیل طراحی و هدایت فرایند صلح از سوی آمریکا است که از نظر این کشور حقوق فلسطینیان در آن پایمال می شود. در سیاست خارجی ایران، مسئله فلسطین عمده ترین مشکل جهان اسلام تلقی شده که با وجود اسرائیل در منطقه هرگز به نفع مسلمانان خاتمه نخواهد یافت. به عبارت دیگر، در سیاست خارجی ایران کشوری به نام اسرائیل هرگز به رسمیت شناخته نشده و هرگونه مذاکره با آن که از جانب هر کشوری صورت بپذیرد، در حقیقت به منزله به رسمیت شناختن اسرائیل به وسیله آن کشور تلقی می شود. از نظر ایران، اسرائیل و آمریکا با پیش کشیدن صلح، خواهان به انحراف کشاندن مبارزات مسلمانان در زمینه دستیابی به حقوق حقه خویش و تحمیل موضع تسلیم و سازش به کشورهای عربی هستند؛ زیرا این دو کشور بی ثباتی در خاورمیانه و به ویژه خلیج فارس را با منافع خود سازگار نمی بینند. تعداد فراوان مذاکرات صلح بین اعراب و اسرائیل دلیلی بر این مدعاست، گرچه نتیجه نهایی و مطلوبی از این مذاکرات در جهت حل نهایی معضل اعراب و اسرائیل حاصل نگردیده است.

پیش از وقوع انقلاب اسلامی، ایران روابط سیاسی - اقتصادی نزدیکی با اسرائیل برقرار کرده بود. پایه اولیه این رابطه تنفیری بود که ایران و اسرائیل هر دو نسبت به کشورهای عرب به خصوص کشورهای تندرو عرب از قبیل مصر (دوران ناصر)، عراق و سوریه حس می کردند. این تنفر مشترک پایه ای طبیعی برای همکاری در فعالیتهای اطلاعاتی علیه کشورهای عرب فراهم

می‌کرد. به علاوه، سرویس‌های اطلاعاتی اسرائیل بسیار ورزیده بودند. بنابراین، این کشور تمایل داشت تا ایران را از خدماتی برخوردار سازد که سرویس‌های آمریکا یا دیگر کشورها نمی‌خواستند یا نمی‌توانستند عرضه کنند و این امر همکاری با اسرائیل را برای شاه بسیار جذاب می‌ساخت.^{۱۴} ایران که در سال ۱۳۲۹ (۱۹۵۰) با اسرائیل روابط دیپلماتیک دوفاکتو برقرار کرده بود، در سال ۱۳۳۶ (۱۹۵۷) به اسرائیل اجازه داد که به طور غیررسمی دفتری ارتباطی در تهران تأسیس کند. علاوه بر همکاری‌های نزدیک در امور نظامی و اطلاعاتی، ایران در دهه ۱۹۶۰ فروش نفت به اسرائیل را نیز آغاز کرد و در مقابل اسرائیل هم کمک‌های متقابلی را برای ایران تأمین می‌کرد. با اینکه هر دو حکومت کوشیدند روابطشان را تا حد ممکن محتاطانه ادامه دهند، در داخل ایران مخالفان بسیاری وجود داشتند که از این رابطه احساس تنفر می‌کردند. بسیاری از ایرانیان به دلایل ضد امپریالیستی با مردم فلسطین همدلی داشتند و از تمایل شاه به حفظ روابط نزدیک با اسرائیل عمیقاً آزرده بودند.^{۱۵} به علاوه چون آمریکا با اسرائیل روابط بسیار نزدیکی برقرار کرده بود، بسیاری از ایرانیان روابط ایران و اسرائیل را تجلی دیگری از امپریالیسم آمریکا در ایران تلقی می‌کردند. این امر به این دلیل بود که همکاری با اسرائیل در چارچوب سیاست آمریکایی اتحاد و همکاری سیاسی - نظامی ایران با اسرائیل و مصر (بعد از ناصر) در این دوره وسیع بود.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی مسئله فلسطین و اسرائیل و در سال‌های اخیر روند صلح خاورمیانه، از جمله مهم‌ترین دغدغه‌های جمهوری اسلامی بوده است. اعلام روز قدس، تعطیلی دفتر نمایندگی اسرائیل در تهران و تبدیل آن به سفارت فلسطین، برپایی اجلاس حمایت از نهضت‌های آزادی بخش به ویژه فلسطین و غیره در دستور کار ایران قرار گرفت. ایران حتی در دوره جنگ تحمیلی با عراق تفکر خود را در مورد اسرائیل تغییر نداد. برخلاف دوران پهلوی، قانون اساسی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ایدئولوژیک و آرمان‌گرا بوده است. قانون اساسی ایران که مبنا و اساس نظری و رفتاری سیاست خارجی آن را تشکیل می‌دهد، در موارد متعدد، دفاع و حمایت از جنبش‌های اسلامی و مستضعفان جهان را وظیفه خود تلقی می‌کند،^{۱۶} و بدون تردید در میان نهضت‌های آزادی بخش، جنبش‌های اسلامی فلسطین جایگاه ویژه‌ای در سیاست خارجی ایران در دو دهه گذشته داشته‌اند. بی‌تردید وقوع این انقلاب و ایجاد موجی از

بیداری اسلامی که کشورهای مسلمان و به ویژه جهان عرب را فرا گرفت، نقش اساسی و ریشه‌ای در بیداری اسلامی و ظهور جنبشهای مذهبی در منطقه به خصوص در داخل سرزمینهای اشغالی داشته است. از طرفی، ایران با تأکید بر ضرورت همکاری کشورهای اسلامی با ملت فلسطین برای دستیابی به حقوق کامل خود، پشتیبانی بی دریغ ملت ایران را در این مبارزه که براساس اصول و موازین شناخته شده بین‌المللی صورت می‌گیرد، اعلام کرده است.^{۱۷}

امام خمینی (ره) از همان ابتدای مبارزات خویش، مخالفت با اسراییل را اعلام کرده و معتقد بود: «این ماده فساد (اسراییل) را که در قلب ممالک اسلامی با پشتیبانی دول بزرگ جایگزین شده است، باید با همت ممالک اسلامی و دول بزرگ اسلامی ریشه کن کرد.»^{۱۸} جمهوری اسلامی ایران، اسراییل را به عنوان یک مجموعه جعلی، بی‌ریشه و فاقد سابقه تاریخی می‌داند که تحت حمایت بی‌قید و شرط آمریکا و هم‌پیمانانش صاحبان اصلی فلسطین را تحت انواع فشارها و شکنجه‌ها قرار داده است.^{۱۹} ایران در مخالفت با شکل‌گیری جریان صلح، در مهر ماه ۱۳۷۰ اقدام به جمع‌آوری مخالفان روند صلح در تهران کرد. رهبر انقلاب نیز دو سال بعد در دیدار نخست وزیر مالزی با ایشان اظهار داشت: «کنفرانس صلحی که پرچمدار آن آمریکا باشد، حقوق ملت فلسطین را پایمال می‌کند و این یک اقدام خائنانه و حمایت از رژیم صهیونیستی اسراییل است.»^{۲۰} موضع‌گیری ایران پیش از هر کنفرانس صلح اعراب و اسراییل، مخالفت علنی و رسمی با آن بوده است. بنابراین، غرب و در رأس آن آمریکا با دستاویز قرار دادن پیوند میان جنبشهای اسلامی با ایران، به دو شیوه به منافع این کشور ضربه می‌زند: اول، با فشارهای مستقیم که براساس آن آمریکا خود محدودیتهایی را برای ایران ایجاد می‌کند. تحریم آمریکا بر ضد ایران در راستای این سیاست است، ضمن آنکه ایالات متحده، متحدان خود را نیز برای همراهی با آن کشور برای تحریم و ایجاد محدودیتهای مختلف و در نهایت انزوای ایران زیر فشار قرار داده است. روش دوم، از طریق کشورهای مسلمان و عرب خاورمیانه اعمال می‌گردد. از آنجا که بنیادگرایی اسلامی و جنبشهای اسلامی در درون کشورهای مسلمان فعال بوده و برای سرنگونی رژیم سیاسی حاکم و تغییر وضع موجود در آن کشورها مبارزه می‌کنند، آمریکا با دامن زدن به این مسئله که ایران از این گروهها حمایت می‌کند، باعث تخریب روابط ایران با کشورهای

مختلف خاورمیانه می شود؛ به عنوان مثال، روابط ایران و مصر آسیبهای فراوانی از این ناحیه دیده است.

مواضع و راهکارهای ایران درباره مسئله فلسطین - اسرائیل شامل موارد زیر است:

۱. عدم شناسایی و نامشروع دانستن موجودیت اسرائیل؛
۲. مخالفت با روند صلحی که با هدایت و مدیریت آمریکا بوده و حقوق ملت فلسطین در آن پایمال شده باشد؛
۳. بازگشت همه فلسطینی ها به موطن اصلی خویش در فلسطین اشغالی؛
۴. برگزاری یک همه پرسی از مردم فلسطین اعم از مسلمانان، مسیحیان و یهودیان برای تصمیم گیری در مورد نظام آینده خود؛
۵. برپایی نظام مستقل و مورد دلخواه مردم در سرتاسر خاک فلسطین به پایتختی قدس شریف؛

۶. تصمیم گیری دولت مستقل فلسطین در مورد همه ساکنان فعلی این سرزمین.^{۲۱} برای روشن شدن این مواضع و همچنین سیاست ایران نسبت به روند صلح خاورمیانه، فلسطین و اسرائیل و همچنین تلاش آمریکا در جهت برقراری صلح در این منطقه، بخشی از مصاحبه ریاست جمهوری ایران در سفر به ژاپن در پی می آید:

«ما خواستار یک صلح پایدار و عادلانه در منطقه هستیم. آنچه گفتیم این بود که هر صلحی که حقوق همه اطراف، جوانب و ضمیمه را در نظر نگیرد، پایدار نخواهد ماند و این یک نظر فلسفی و اخلاقی و حکایتگر واقعیتی بیرونی است. البته ما هیچ دخالت عملی در فرایندی که در خاورمیانه هست نکرده ایم، ولی معتقدیم تا وقتی که حقوق حقه ملت فلسطین چه آنهایی که در سرزمین فلسطین هستند و چه آنهایی که آواره هستند، شناخته نشود و از آن دفاع نشود، صلح پایدار در منطقه برقرار نخواهد شد و متأسفانه اسرائیل نشان داده است که حتی به توافقاتی که همه حقوق ملت فلسطین را به رسمیت نشناخته و مورد امضا و توافق قرار گرفته هم پایبند نیست. باید همه تلاش کنیم صلحی عادلانه برقرار شود و همه طرفهای قضیه به خصوص صاحبان اصلی سرزمین فلسطین و مظلومان و محرومان فلسطین به حقوق حقه خود برسند؛

تنها آن زمان ما یک صلح پایدار در منطقه خواهیم داشت. به نظر من، برای رسیدن به صلح، راه‌های دموکراتیک مناسب وجود دارد که اگر آن را شناسیم و طی نکنیم، متأسفانه این مسئله سبب وقوع خشونت‌های بیشتری در منطقه خواهد شد.»^{۲۲}

وی در پیام خود به همایش چشم انداز تحولات خاورمیانه هم تأیید کرد:

«خاورمیانه امروز بیش از هر زمان نیازمند عدالت، آزادی و به رسمیت شناختن حقوق انسانی و مردمی است. مهد پیامبران بزرگ، اینک در جستجوی توجه به کرامت انسان و برخورداری همه جانبه جوامع از حقوق الهی و انسانی است. جنگ، تجاوز، ستم و ناامنی نه شایسته ملت‌های این منطقه و نه در خور جهان بشری است. اما باید به واقع ریشه‌های این تبعیض، نابرابری و بی‌ثباتی را شناخت و با آنها مقابله کرد. بیش از یک قرن از طرح اندیشه نژاد پرستانه و قوم‌مدارانه تشکیل دولت صهیونیستی در این منطقه می‌گذرد که حاصل آن تحمیل حاکمیتی زورمدار و غاصب در سرزمین فلسطین از پنجاه سال و اندی پیش است. شکنجه، خشونت و قتل برای ملت فلسطین و ناامنی، تجاوز و بی‌ثباتی در منطقه، چشم انداز آرامش و صلح و ثبات را در این منطقه تیره و تار ساخته است. توسعه طلبی، توسعه تسلیحات هسته‌ای، اعمال روش‌های گوناگون کشتار جمعی و تلاش برای تحمیل صلحی مبتنی بر زور و سیطره و دخالت دادن قدرتهای بزرگ به ویژه آمریکا، حاصل این نابرابری، بی‌عدالتی و بی‌توجهی به آزادی و حق اعمال حاکمیت مردم در این بخش از جهان بوده است. صلح، امنیت و ثبات هیچ‌گاه با خشونت، اعمال زور و قتل عام استقرار نمی‌یابد و این واقعیتی است که ملت مظلوم و قهرمان فلسطین و بسیاری از ملت‌های دیگر خاورمیانه با ترسیم تاریخی از رنج و مقاومت در عین حال ایمان و امید و مبارزه نشان داده‌اند. با شکل‌گیری دور جدیدی از خشونت و ستم در فلسطین اشغالی و آغاز موج تازه‌ای از مقاومت مردم و انتفاضه دوم، جامعه بین‌المللی در برابر پرسش تازه‌ای قرار گرفته است که اگر به استقرار صلحی پایدار و عادلانه علاقه مند است، ناگزیر از توجه جدی و بنیادی به این منطقه و به حقوق حقه مردم فلسطین است. بازگشت تمامی آوارگان به میهن و تشکیل یک دولت مستقل و فراگیر از طریق برگزاری رفراندوم و خروج نیروهای اشغالگر از سرزمین اشغالی، لازمه این توجه است.»^{۲۳}

اهمیت و جایگاه صلح خاورمیانه در سیاست خارجی آمریکا

پس از اعلام تأسیس اسرائیل، آمریکا اولین کشوری بود که در تاریخ ۱۵ می ۱۹۴۸ آن را به صورت دوفاکتو به رسمیت شناخت. بعد از آن، بیشتر کشورهای غربی و حتی شوروی در این مسئله از آمریکا پیروی کردند و موجودیت این دولت را به رسمیت شناختند. سپس اسرائیل در سال ۱۹۴۹ درخواست کرد تا به عضویت سازمان ملل در آید. مجمع عمومی سازمان ملل نیز با تصویب قطعنامه ۲۷۳ با عضویت اسرائیل در این سازمان موافقت کرد.^{۲۴}

شناخت الگوی حاکم بر روابط آمریکا و اسرائیل موضوعی است که همواره مورد توجه محققان و سیاستمداران بوده است. مناسبات این دو کشور به گونه ای است که کمتر نظیر آن وجود داشته است؛ این کشور به عنوان متحد و هم پیمان آمریکا به شمار می رود. در دهه های گذشته آمریکا به تنهایی و با تکیه بر برتری خود در عرصه های دیپلماتیک، نظامی و اقتصادی و ایدئولوژیکی از اسرائیل حمایت نموده است. کمکهای آمریکا به اسرائیل در اوایل در ۱۹۵۰ با حجم کم آغاز شد و به تدریج طی دهه های بعد به وامهای بزرگ و کمکهای کلان اقتصادی گسترش یافت. وامهای نظامی پس از جنگ ۱۹۶۷ شروع شد و این روند با کمکهای بلاعوض از سال ۱۹۸۵ به کلی تغییر کرد. در سالهای اخیر کمکهای مالی سالیانه دولت آمریکا به اسرائیل به میلیاردها دلار بالغ شده است. در واقع دلیل اصلی برای جهت گیری سیاست آمریکا نسبت به اسرائیل نقشی است که این کشور به عنوان متحد نزدیک برای آمریکا ایفا می کند. بنابراین، از همان آغاز تلاش یهودیان برای تشکیل حکومت، ایالات متحده از حامیان اصلی آن بوده است. در ۲۸ اکتبر ۱۹۴۸ قبل از انتخابات ریاست جمهوری، ترومن اعلام کرد: «اسرائیل باید آن قدر بزرگ باشد که آزاد باشد و آن قدر قوی که بتواند به خودی خود، امنیت خویش را تأمین نماید.» ترومن در این انتخابات ۷۵ درصد آرای یهودیان را به خود اختصاص داد و پیروز شد و در ۱۹ ژانویه ۱۹۴۹ وامی به مبلغ ۱۰۰ میلیون دلار به اسرائیل وعده داد.^{۲۵}

مهم ترین منافع آمریکا در این بخش از خاورمیانه، در وهله اول حفظ موجودیت اسرائیل و در مرحله دوم حفظ کشورهای چپون مصر و اردن بوده است. آمریکا پس از حمایت و کمکهای اولیه به اسرائیل سعی در ایجاد محیطی امن در منطقه برای حفظ موجودیت این کشور داشته

است. چرخش مهم به سوی اسرائیل در سال ۱۹۵۸ و در دومین دولت آیزنهاور اتفاق افتاد. این امر به دلیل تحولات سیاسی داخلی آمریکا و عوامل مهم راهبردی در خاورمیانه بود. دگرگونی در اوضاع و احوال لبنان، عراق و به ویژه اردن، حمایت آمریکا را صریح تر کرد. در این رابطه جان فاستر دالس، وزیر امور خارجه آمریکا، اظهار داشت: «ما بر این عقیده هستیم که اسرائیل باید در موقعیتی قرار بگیرد که بتواند در مقابل تجاوز، با بهره گیری از نیروی بومی ایستادگی کند و حاضریم مسایل مربوط و امور نظامی این معضل را با فکر باز بپذیریم. موقعیت بحرانی در منطقه خاورمیانه به اسرائیل فرصتهای گوناگونی در خدمت به نظام بین المللی با ثبات ناشی از منابع قدرت معنوی و اراده موجود در تحقق اهدافش می بخشد.»^{۲۶} بعد از جنگ ۱۹۵۶ آمریکا در تمامی جنگها و درگیریها از اسرائیل حمایت کرده است. این کشور با آزاد گذاشتن اسرائیل برای حمله به اعراب، به اهداف خاصی توجه داشت؛ از بین رفتن ارتشهایی که به یاری شوروی در منطقه مسلح شده بودند، یکی از این اهداف بود. در واقع، وجود این نیروهای مسلح موجب نگرانی آمریکا شده بود. دیگر اینکه اسرائیل با تصرف سرزمینهای اعراب فرصت می یافت اعراب کشورهای همسایه را به پای میز مذاکره بکشاند تا به طور جدی در مورد مسایل مورد اختلاف گفتگو کنند. بنابراین، سیاست آمریکا در قبال فلسطین براساس این نگرش شکل گرفته است که ضرورتی اساسی برای مذاکره بین اسرائیلی ها و فلسطینی ها وجود دارد.

از سال ۱۹۶۷ و پیروزی اسرائیل در جنگ و تثبیت جایگاهش در منطقه، این کشور مهم ترین و تنها پایگاه آمریکا در خاورمیانه بوده است. اعلام انگلستان مبنی بر خروج از شرق کانال سوئز، جایگاه خاص منطقه ای به اسرائیل اعطا نمود. قدرت یابی این کشور و به خصوص پیروزی در جنگ ۱۹۶۷، باعث هویت بخشی به یهودیان آمریکا شده و لابی یهود را تقویت کرده است. این لابی در جهت کمک بیشتر و تقویت اسرائیل تلاش می کند. از طرفی، کمکهای دولت آمریکا به اسرائیل از ملاحظات راهبردی ناشی از منافع ملی آمریکا بوده که از این طریق اسرائیل نیز تقویت شده و روابط میان آنها تداوم می یابد. یکی از بحث انگیزترین مباحث در مورد رابطه آمریکا و اسرائیل، میزان و چگونگی کمکهای ایالات متحده به خصوص کمکهای نظامی و اقتصادی است. بررسی حجم و نوع کمکهای ایالات متحده از زمان تأسیس دولت اسرائیل تاکنون

می تواند به عنوان یکی از مهم ترین عوامل در جهت تبیین و تحلیل مناسبات دو کشور مورد توجه قرار گیرد. این دو کشور در طی نیم قرن، روابط ویژه ای ایجاد کردند؛ روابطی که دارای خصوصیات همسان و غیر معمول بوده است. اسرائیل در آغاز تنها یک کشور معمولی یهودی بود، ولی پس از گذشت پنجاه سال، بیش از وسعت و ظرفیت خود توانسته است اهمیت پیدا کند. بیشترین کمکهای نظامی آمریکا به اسرائیل پس از آن بود که این کشور خود را قدرتمندتر از ارتشهای عرب نشان داد. کمکهای آمریکا از این زمان به بعد حالت تصاعدی داشته است. کمکهای ایالات متحده به اسرائیل تا سال ۱۹۹۶ به ۷۲,۷۷ میلیارد دلار رسید.^{۲۷}

در زمینه روابط میان اسرائیل و آمریکا دو دیدگاه مطرح است: یک دیدگاه از تابعیت محض اسرائیل از ملاحظات و راهبردهای متنوع آمریکا سخن می گوید و تمامی کمکهای واشنگتن به تل آویو را در جهت تأمین بالاترین سطوح منافع برای آمریکا قلمداد می کند، و دیدگاه دیگری معتقد است که این آمریکاست که در میان تدابیر ظریف و بنیانی اسرائیل و گروه فشار آن محاصره شده است.^{۲۸} در این دیدگاه اهمیت اسرائیل برای آمریکا بیش از آنکه یک موضوع حیاتی در سیاست خارجی باشد، یک موضوع سیاست داخلی است، به این معنی که فشار لابی یهودی در آمریکا تصمیم گیرندگان این کشور را ناچار به حمایت از اسرائیل می نماید. البته اهمیت اسرائیل و جایگاه آن در راهبرد منطقه ای آمریکا این است که این کشور به عنوان پایگاه نظامی آمریکا در منطقه عمل می کند. نقش این کشور در خاورمیانه همانند نقش ژاپن در شرق آسیا و بریتانیا در اروپا برای آمریکاست و همانند دو کشور فوق داشتن رابطه با آن برای آمریکا ضروری است.

نقش ابرقدرتها در منازعه اعراب و اسرائیل

مناقشه فلسطین - اسرائیل یکی از طولانی ترین کشمکشها در یک قرن اخیر است. دو قدرت برتر جهانی در خلال سالهای پس از جنگ جهانی دوم با حمایتهای سیاسی، نظامی و اقتصادی خود از طرفهای درگیر این منازعه، موجب شدند تا این درگیریها به یکی از طولانی ترین بحرانهای منطقه ای جهان تبدیل شود. اعلام موجودیت دولت اسرائیل هم زمان با آغاز و شکل گیری جنگ سرد میان دو ابرقدرت بود. شوروی بلافاصله بعد از آمریکا، اسرائیل را به

رسمیت شناخت. در این زمان مشخص نبود که آیا اسرائیل که اغلب جمعیت آن از اروپای شرقی مهاجرت کرده بودند، با مسکو و یا با واشنگتن همکاری خواهد کرد؟ هر دو ابرقدرت دارای منافعی بودند که اسرائیل به آن نیاز داشت. اتحاد شوروی به ۴۰۰ هزار یهودی که به شرق فرار کرده بودند، اجازه داد تا به غرب و فلسطین مهاجرت کنند. از سوی دیگر، اسرائیل از سوی یهودیان ساکن آمریکا نیز مورد حمایت قرار می گرفت. در سال ۱۹۴۹ کل صادرات اسرائیل به ۴ میلیون دلار بالغ می شد، در حالی که کمکهای یهودیان آمریکایی به ۱۰۰ میلیون دلار می رسید.^{۲۹} در ابتدا سیاست اسرائیل این بود که سیاست موسوم به عدم اعلان موضع اتخاذ کند. این کشور از ایده بی طرفی بین آمریکا و شوروی که همیشه به عنوان دو دوست قدرتمند به آنها اشاره می کرد، طرفداری می نمود. از طرفی هیچ مدرکی نیز دال بر گرایش اسرائیل نسبت به کمونیسم وجود نداشت. به طوری که موشه شاروت، وزیر امور خارجه اسرائیل، ابراز داشت که «اسرائیل به هیچ وجه به یکی از از بلوکهای بزرگ جهان در مخالفت با دیگری نخواهد پیوست.»^{۳۰} در ابتدا سیاست آمریکا در برخورد با منازعه اعراب و اسرائیل، تحریم فروش تسلیحات به هر دو طرف منازعه بود. در ۱۴ نوامبر ۱۹۴۷ یک تحریم جدی آغاز شد، در حالی که به صورت قاچاق تسلیحات زیادی توسط حامیان آمریکایی اسرائیل به این کشور وارد می شد. این تحریم در تمامی طول جنگ سال ۱۹۴۸ و پس از آن با وجود فشار زیاد از جانب حامیان اسرائیل ادامه داشت. در همین سال اعلامیه ای از سوی حزب دموکرات انتشار یافت که طرفدار بازنگری در تحریم تسلیحاتی جهت اعطای حق دفاع از خود به اسرائیل بود، ولی نتوانست واشنگتن را به حرکت درآورد. در خواست سازمان ملل در ۲۹ می و ۱۵ ژوئیه ۱۹۴۸ از تمام دولتها برای خودداری از ارسال تسلیحات به منطقه، این تحریم را تقویت کرد.

نفوذ شوروی در اسرائیل از سال ۱۹۴۵ پدیدار شده بود که سبب آن، پشتیبانی مسکو از جدایی دو کشور (فلسطین و اسرائیل) و به رسمیت شناختن سریع کشور اسرائیل به عنوان یک کشور - دولت سوسیالیست، تصمیم شوروی برای اجازه مهاجرت یهودیان آن کشور به اسرائیل و فروش پنهانی تسلیحات این کشور از طریق چکسلواکی بود. به دلیل حضور تعداد زیادی یهودی در شوروی، اسرائیلی ها همواره مایل بودند تا روابط خارجی خود را با این کشور به گونه ای تنظیم

کنند که امکان مهاجرت یهودیان روسی به اسرائیل وجود داشته باشد. از سوی دیگر، به دلیل وجود رقابت بین شوروی و آمریکا برای نفوذ در خاورمیانه، رهبران کمونیست مایل بودند تا روابط خوبی با اسرائیل داشته باشند. اما با سقوط نظامهای پادشاهی در کشورهای عربی و شکل‌گیری ملی‌گرایی ضد عربی، شوروی به سمت کشورهای عربی گرایش پیدا کرد.^{۳۱} در بحران کانال سوئز در سال ۱۹۵۶ شوروی از مصر حمایت کرد و پس از آن رابطه خود را با این کشور گسترش داده و تسلیحات نظامی مورد نیاز این کشور را تأمین نمود. پس از وقوع جنگ ژوئن ۱۹۶۷ و اشغال سرزمینهای کشورهای عربی از سوی اسرائیل، اتحاد شوروی روابط دیپلماتیک خود را با اسرائیل قطع کرد و بعد از آن تا زمان به قدرت رسیدن گورباچف در سال ۱۹۸۵، به دلیل حمایت تسلیحاتی گسترده شوروی از کشورهای مصر و سوریه و نیز تشدید رقابت بین آمریکا و شوروی، رابطه اسرائیل و شوروی بسیار تیره بود. پس از روی کار آمدن گورباچف بهبود روابط با اسرائیل در دستور کار این کشور قرار گرفت و در سال ۱۹۹۱ روابط دو کشور برقرار گردید. بعد از فروپاشی شوروی و استقلال جمهوریهای پانزده‌گانه، اسرائیل سعی کرد تا در اولین فرصت با این کشور روابط دیپلماتیک برقرار کند. با فروپاشی شوروی و خنثی شدن قدرت رقابتهای این ابرقدرت، ایالات متحده سطح بالاتری از سلطه‌جویی بین‌المللی را مورد پیگیری قرار داده است. این کشور به تنها قدرت مرکزی در نظام بین‌المللی و موازنه‌دهنده از نظر نظامی و اقتصادی تبدیل شده است. بنابراین، حمایت از اسرائیل نیز بدون وجود رقیب قوی تداوم یافته و تأمین امنیت این کشور به یکی از مهم‌ترین اصول در اهداف خاورمیانه‌ای آمریکا تبدیل گردیده است.

رابطه آمریکا و اسرائیل پس از پایان جنگ سرد

تأمین ثبات اسرائیل از زمان تأسیس این کشور، بر دیدگاه تمامی رؤسای جمهوری آمریکا سایه افکنده است. تا پیش از پایان جنگ سرد یکی از چالشهای اساسی در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا ایجاد هماهنگی و سازگاری بین حفظ موجودیت اسرائیل و حمایت از آن کشور و نیز جلب نظر کشورهای عربی منطقه بود، اما بعد از پایان جنگ سرد و همچنین در جریان بحران خلیج فارس وضعیت جدیدی در خاورمیانه پدید آمد که از دید سیاست‌گذاران آمریکایی توانست

به گفتگوهای مستقیم میان اسرائیل و اعراب برای پایان دادن به مناقشه موجود منتهی شود. با توجه به موارد قبلی، آمریکا، نهایت تلاش خود را برای ایجاد روند مذاکرات صلح خاورمیانه انجام داد که این روند از اوایل اکتبر ۱۹۹۱ آغاز شده و هنوز ادامه دارد. آمریکا بر این عقیده است که در پرتو تحولات دهه ۱۹۹۰ به ویژه بحران خلیج فارس، طرفهای درگیر در خاورمیانه یعنی اعراب و اسرائیل هر دو به یک نتیجه مشترک رسیده اند و آن اینکه منافع آنها در گرو هم‌زیستی و همکاری است. همچنین آمریکا معتقد است که باید از اسرائیل خواست با گروهی که مایل به انصراف از نابودساختن اسرائیل نیستند و به اقدامات تروریستی دست می‌زنند به گفتگو نپرداخته و در مقابل باید به فلسطینی‌هایی که آماده اند برای همیشه دست از این اهداف بردارند، فرصت داد که به طور کامل در یک فراگرد صلح شرکت کنند.^{۳۲} اکنون گرایش به صلح با اسرائیل در میان بسیاری از کشورهای عربی حکمفرماست، ولی هنوز هیچ گونه قرارداد صلحی که وضعیت بهتری را برای منطقه به همراه داشته باشد، منعقد نشده است. از دید آمریکا تهدیدی که در دوره کنونی متوجه اسرائیل است، مخالفت فلسطینی‌ها در ساحل غربی رود اردن و نوار غزه است. این مخالفتها و مبارزه طلبی‌ها تحت عنوان انتفاضه ضربه‌هایی بر سیاستهای اسرائیل و اعتبار این کشور در خارج از مرزهایش و حتی نزد کشورهای نظیر آمریکا زده و مشکلات سیاسی و اقتصادی زیادی را برای اسرائیل به بار آورده است. ادامه چنین وضعیتی منجر به بروز حالت بحرانی در اسرائیل و حاکم شدن وضعیت بدبینی میان اسرائیل و کشورهای عربی شده است.

نتیجه‌گیری

مخالفت ایران با روند مذاکرات صلح در خاورمیانه باعث تداوم تیرگی و تنش بین ایران و غرب به خصوص آمریکا شده است. حمایت از گروههای مبارز فلسطینی، مخالفت ایران با روند صلح خاورمیانه از طریق به رسمیت نشناختن مشروعیت حاکمیت اسرائیل بر سرزمینهایی که قبل از تأسیس دولت اسرائیل تحت کنترل فلسطینی‌ها قرار داشت، همچنین مخالفت با تلاشهای میانجیگرانه ایالات متحده در جهت امضای قرار صلح بین اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها، چگونگی کنترل قدس و وضعیت آینده مهاجرین فلسطینی از موارد جاری اختلاف بین

ایالات متحده و ایران هستند.^{۳۳} از دید آمریکا استمرار این مخالفت باعث احتمال احتمالی در این جریان شده که آثار مخرب برای منافع آمریکا در منطقه دارد، بنابراین هرگونه کاهش سرعت در روند صلح خاورمیانه خطرات عظیمی در پی داشته و تا زمانی که این مسئله حل نشود، سلطه آمریکا بر منطقه تثبیت نخواهد شد.^{۳۴}

آمریکا طی یک دهه اخیر بیشترین تلاش خود را در منطقه خاورمیانه صرف برقراری مذاکرات رودررو میان اعراب و اسرائیل کرده، می‌کوشد تا از این طریق ضمن مشروعیت بخشیدن به این کشور، خط پایانی بر درگیریهای اعراب و اسرائیل بکشد. از نظر آمریکا این تضادها و اختلافات مانعی بر سر راه رهبری این کشور در منطقه بوده و مادامی که این اختلافها حل نشوند رهبری آمریکا دچار تزلزل خواهد بود. از طرفی، مخالفت‌های ایران با آمریکا نیز در حوزه سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا بوده است. ایران از همان ابتدای طرح صلح اعراب و اسرائیل و پیش از برگزاری کنفرانس‌های صلح و پس از آن مخالفت علنی و رسمی خود را اعلام نموده است. اهدافی که ایالات متحده در خاورمیانه دنبال می‌کند با مبانی و اصول سیاست خارجی ایران در خاورمیانه تعارض دارد. استمرار ایدئولوژی نظام سیاسی ایران، یکی از دلایل رویارویی ایران و آمریکا است؛ به این معنا که براساس منافع آرمانی و ایدئولوژیک ایران، مخالفت با اسرائیل و روند صلح خاورمیانه در واقع مخالفت با مدیریت حل منازعه در منطقه توسط آمریکا و استقرار صلح آمریکایی از یک طرف، و تلاش آمریکا در تثبیت و حفظ موقعیت اسرائیل برای پیشبرد منافع ملی خود در خاورمیانه از سوی دیگر، تعارض و تضاد را بین دو کشور افزایش داده و تداوم می‌بخشد. بزرگ‌ترین و مهم‌ترین دلیل آمریکا برای تخاصم با جمهوری اسلامی ایران مخالفت و کارشکنی ایران در قبال صلح خاورمیانه عنوان گردیده است. ایران نیز بارها خاطر نشان کرده که این کمبودها در ذات رویکردی وجود دارد که از یک سو نمی‌کوشد تا حق جدانشدنی فلسطینیان را به آنان بازگرداند و از سوی دیگر، توجهی به گرایشها و توسعه طلبی‌های اسرائیل که اکنون بیش از گذشته علنی شده است را ندارد. مسئله آوارگان فلسطینی، بیت المقدس، مرزها و شهرک‌های یهودی‌نشین از مهم‌ترین دلایل شکست مذاکرات صلح محسوب می‌شود؛ شکستی که ایران و آمریکا را در مقابل هم قرار داده است. □

پاورقیها:

۱. مردخای بار آن، «امنیت و صلح؛ رویکرد اسرائیلی»، ترجمه اصغر افتخاری، مطالعات منطقه‌ای: (اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی)، کتاب ششم، سال ۱۳۸۰، ص ۱۱۱؛ به نقل از: Abba Eban, *Personal Witness: Israel Through my Eyes*, New York: Putnam, 1992, p. 436.
۲. نوام چامسکی، مثلث سرنوشت ساز، (آمریکا، اسرائیل و فلسطین)، ترجمه هرمز همایون پور، تهران: نشر آگاه، ۱۳۶۹، ص ۱۰۵-۶۸.
۳. رضا رئیس طوسی، نفت و بحران انرژی، تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۶۳، ص ۸۸.
۴. همان، ص ۱۱۴؛ به نقل از: Henry Kissinger, *The Years of Upheaval*, Boston: Little, Brown and Co., 1982, p. 468.
۵. همان، ص ۱۰۴.
۶. همان، ص ۱۱۴.
۷. اسماعیل جهان بین، قرارداد غزه - اریحا و تأثیر آن بر روند صلح اردن و رژیم صهیونیستی، (پایان نامه کارشناسی ارشد - دانشگاه تربیت مدرس)، آذر ۱۳۷۵، ص ۳۶-۳۵.
۸. رضا رئیس طوسی، پیشین، ص ۱۱۵.
۹. استفن آمبروز، روند سلطه گری، تاریخ سیاست خارجی آمریکا ۱۹۸۳-۱۹۳۸، ترجمه احمد تابنده، تهران: چاپخش، ۱۳۶۸، ص ۴-۳.
۱۰. زیگنیو برژینسکی، سیاست خارجی آمریکا در خاور میانه (۱۹۸۰-۱۹۷۶)، ترجمه حمید احمدی، تهران: نشر سفیر، ۱۳۶۹، ص ۱۶۱.
۱۱. مردخای بار آن، پیشین، ص ۹۸.
۱۲. اکبر بناساز، تأثیر مذاکرات صلح خاور میانه بر تداوم تیرگی روابط ایران و آمریکا، (پایان نامه کارشناسی ارشد - دانشگاه تربیت مدرس)، ۱۳۷۷، ص ۷۰-۶۸.
۱۳. زیاد ابوعمر، جنبشهای اسلامی در فلسطین، ترجمه هادی صبا، تهران: نشر سفیر، ۱۳۷۱، ص ۱۰-۵.
۱۴. مارک ج. گازیوروسکی، سیاست خارجی آمریکا و شاه، ترجمه فریدون فاطمی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۰، ص ۲۱۳.
۱۵. همان، ص ۳۴۷.
۱۶. اصل یکصد و پنجاه و چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.
۱۷. مجله سیاست خارجی، سال هشتم، شماره ۲-۱، بهار و تابستان ۱۳۷۳، ص ۲۲۹.
۱۸. صحیفه نور، جلد ۱، ص ۲۳۵.
۱۹. روزنامه اطلاعات، ۷ مهر ۱۳۷۰.
۲۰. روزنامه کیهان، ۱۶ بهمن ۱۳۷۲.
۲۱. متن سخنرانی رهبری، روزنامه کیهان، ۳ اردیبهشت ۱۳۷۶، مصاحبه رییس جمهور ایران، روزنامه اطلاعات، ۱۱ اسفند ۱۳۷۱.

۲۲. روزنامه اطلاعات، ۱۲ آبان ۱۳۷۹.
۲۳. «پیام رییس جمهوری ایران به همایش چشم انداز تحولات خاورمیانه»، فصلنامه سیاست خارجی، سال پانزدهم، شماره ۱، بهار ۱۳۸۰، صص ۱۹۸-۱۹۷.
۲۴. بولتن وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران، شماره ۱۳، ۱۳۶۹، ۹، ۱، ص ۱۷.
25. Douglas Ball, *The Passionate Attachment*, New York: Norton Company, 1992, p. 23.
۲۶. رابرت جی. لایبرت، «روابط آمریکا و اسرائیل پس از ۵۰ سال»، ترجمه بهزاد شاهنده، مطالعات منطقه ای، کتاب دوم، ۱۳۷۹، ص ۴۸.
۲۷. استفن زیونز، «کارکردهای استراتژیک کمک آمریکا به اسرائیل»، فصلنامه سیاست دفاعی، شماره ۱۸، بهار ۱۳۷۶، ص ۱۲۲.
۲۸. اصغر کیوان حسینی، «دو دیدگاه در تحلیل روابط آمریکا و اسرائیل»، فصلنامه سیاست دفاعی، شماره ۱۸، بهار ۱۳۷۶، ص ۱۱۸.
29. Water Laqueur, *The Struggle for the Middle East: The Soviet Union and the Middle East, 1958-68*, England: Penguin, 1972, p. 84.
۳۰. دونالد نف، «گروگان گیری سیاست خارجی آمریکا توسط اسرائیل»، فصلنامه سیاست دفاعی، شماره ۱۸، بهار ۱۳۷۶، ص ۱۴۴.
31. Water Laqueur, op.cit., p. 81.
۳۲. روزنامه اطلاعات، ۱۲ خرداد ۱۳۶۹.
۳۳. «گزارش شورای آتلانتیک آمریکا به جرج دبلیو بوش، رییس جمهور جدید آمریکا، پیرامون مسایل ایران و آمریکا»، ترجمه مرکز پژوهشهای علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، بهار، ۱۳۸۰، صص ۲-۱.
34. W. Christopher, "American's Leadership, American Opportunity," *Foreign Affairs*, Spring 1995, p. 21.